



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۲۳



رسول پویان

شکست ستراتیژی تهاجمی امریکا در آسیا و تأثیر آن بر افغانستان



یادداشت: این نوشته در برج سرطان ۱۳۹۳ هـ ش (جولای ۲۰۱۴م) تحریر و نشر شده بود. اکنون که پنج سال از آن سپری شده است، با تأسف می بینیم که حالت در اکثر کشورهای آسیایی هنوز هم بدتر شده است. به همین مناسبت این نوشته عمیق و استوار بر حقایق دوباره به دست نشر سپرده می شود:

سران ناتو به رهبری امریکا بر اساس منافع ستراتیژیک خود به تمام قضایای آسیا از جمله افغانستان ارزش و اولویت می دهند. برای درک این موضوع اساسی بهتر است نگاهی به گذشته بیفکنیم. تعادل و ثبات جهان دو قطبی بعد از فروپاشی نظام «اتحاد جماهیر شوروی» سابق بهم ریخت و یک نوع بحران، تشننت و انارشیزم مزمن در منطقه توسعه پیدا کرد. متلاشی شدن جهان دو قطبی سران پیمان ناتو به رهبری اضلاع متحده امریکا را تشویق کرد تا به سوی شرق میانه، جنوب آسیا و آسیای میانه پیشروی کنند. زمینه برای این حرکت نظامی در جریان جنگ دراز مدت افغانستان فراهم گردید. در این دوره خون و آتش، افغانستان عملاً به دوزخ رقابت های خونین و ویرانگر سران پیمان وارسا و ناتو تبدیل شده بود.

پاکستان پس از هجوم قوای شوروی سابق به افغانستان، به مرکز اصلی تربیه، تجهیز و آمادگی جنگجویان رنگارنگ، افراطیون و تند روان تبدیل گشت و پایگاه های اصلی افراطیت، خشونت و تروریزم در این کشور کاملاً استقرار یافت. تعداد مدارس دینی جهت تدریس دروس افراطی به بیش از ۱۲ هزار باب رسید. تمام مصارف این شبکه های عریض و طویل از طرف سران ناتو (به خصوص امریکا)، دول عربی (خاصه عربستان سعودی) تمویل می گردید. پاکستان از این منابع مالی، تسلیحاتی، معلوماتی و اطلاعاتی بسیار سود برده است و همواره متحد ستراتیژیک سران ناتو خاصتاً اضلاع متحده امریکا، برتانیه و عربستان سعودی بوده است.

تغییر و تعدیل در ستراتیژی نظامی و غیرنظامی امریکا نظر به شرایط و اوضاع جهانی، منطقوی و داخلی آن کشور صورت می گیرد. برای درک و فهم چگونگی این تغییرات و ضرورت آن لازم است تا اوضاع و شرایط جهانی و منطقوی همیشه مطالعه و تحلیل اساسی شود. به باور بیشترین آگاهان و تحلیلگران مستقل جهان، ستراتیژی تهاجمی امریکا از همان ابتداء بر

مبنای تئوری توطئه یا «conspiracy theory» طرح شده که هدف اساسی آن ایجاد تخریبات، فروپاشی، براندازی و توسعه خشونت، ناامنی، بحران و انارشیزم در آسیا بوده است.

توسعه امواج افراطیت و اسلام گرایی تندروانه در منطقه ما بخشی از ستراتیژی تهاجمی سران ناتو به رهبری امریکا بوده که در این پروسه دراز مدت طرح های براندازی و تبدیل رژیم های سیاسی - اجتماعی به طور پلان شده انجام شده است. توسعه کثرت خاشخاش و تجارت مواد مخدر و رشد مافیزم با این ماستر پلان بحران سازی و ایجاد تشنج و تشنت در آسیا ارتباط داشته است. گسیل تروریزم و افراطیون مسلح به حوزه شوروی سابق، آسیای میانه، کشمیر، هندوستان و سنکیانک چین و غیره از آن جمله می باشد. تحریک طالبان به ابتکار سازمان استخباراتی پاکستان در همکاری با سازمان های استخباراتی انگلستان، امریکا و عربستان سعودی شکل گرفت و همواره از منابع مالی آن کشورها از طریق پاکستان تمویل گردیده است. قسمت مهمی از منابع مالی مواد مخدر نیز در دسترس طالبان گذاشته شده است. با نگاهی به گذشته و نگرش عمیقانه درمی یابیم که افراطگرایی اسلامی، ناامنی، ارباب و وحشت، بحران، بی ثباتی، انارشیزم و تشنج جزئی از ستراتیژی تهاجمی سران ناتو به رهبری امریکا، در اتحاد ستراتیژیک با سران پاکستان و عربستان سعودی بوده است.

برای بی ثبات سازی، گسترش بحران و توسعه انارشیزم در شرق میانه، جنوب آسیا و آسیای میانه لازم بود تا رژیم های با ثبات و قدرتمندی که دارای گذشته ملی، ناسیونالیستی، سکولار و ارتباط با شوروی سابق بودند، سقوط داده شوند. به این سبب رژیم صدام حسین در عراق، رژیم معمر قزافی در لیبی، رژیم بشار اسد در سوریه و رژیم حسنی مبارک در مصر را هدف گرفتند. ایران را فشار دادند؛ اما هرگز در پی سقوط رژیم این کشور نبودند؛ زیرا از نگاه ستراتیژیک و بنیادی با ستراتیژی کلی ناتو و امریکا در تناقض نمی باشد و به طور تدریجی روابط آن با اروپا و امریکا عادی می شود. با ترکیه روابط دوستانه و همکاری داشتند. پاکستان، عربستان سعودی و کشورهای خورده نفت خیز عربی را حفظ کردند.

ماشین خشن، خشک و کور ناتو به رهبری امریکا و به یاری شبکه استخباراتی و اطلاعاتی پیچ در پیچ دول عضو پیمان ناتو هرچند توانست رژیم های مورد نظر را فروپاشاند؛ اما هرگز بجای آن آرامش، امنیت، ثبات، مصونیت و قانون حاکم نگردید. در عراق اگرچه انتخابات انجام شده است؛ لیکن امنیت، ثبات و آرامش را از مردم گرفته اند. در لیبی اوضاع بهتر از عراق نیست. مصر گرفتار چند پارچگی سیاسی و اجتماعی شده است. انتخابات اخیر آن در واقع نفوذ اردو را توسعه بخشیده است. خلاصه، شرق میانه را در حال ناامنی، تشنج و نوعی انارشیزم نگهداشته اند؛ زیرا مصروفیت قوا و امکانات ناتو در شرق میانه و جنوب آسیا برای چین، روسیه و هند فرصت هایی برای تبارز صلح آمیز بیشتری مهیا کرد و از نگاه اقتصادی، نظامی و تکنولوژی بسی پیشرفت کردند. در این سو کمر سران ناتو و امریکا در زیر بار گران مصارف نظامی و تدارکاتی عملاً شکست؛ چنانکه فغان رئیس جمهور امریکا «اوباما» را در روزهای اخیر بلند نموده است. حتی با پیروزی احزاب ناسیونالیست در فرانسه و انگلستان، در اتحادیه اروپا تزلزل بوجود آمده است. رهاسازی رژیم بشار اسد به حال خودش به معنای شکست و عقب نشینی سران ناتو (خاصه امریکا) از شرق میانه بررسی شده می تواند. انتخابات سوم جون ۲۰۱۴ میلادی، مطابق به ۱۳ جوزای ۱۳۹۳ شمسی و تداوم رژیم اسد، نمایانگر این گفت است.

پس از وزش توفان انارشیزم خزانی در خرابستان «بهار عربی» شکست ستراتیژی تهاجمی ناتو به رهبری امریکا بسی روشن گردید. جهان غرب که هنوز از مریضی رکود اقتصادی شفای درست نیافته است، به تزلزل درونی اتحادیه اروپا رو به رو شده است. امریکا با تعدیل و اصلاح ستراتیژی تهاجمی نظامی به غیرنظامی بیشتر توجه خود را به امنیت و یک پارچگی اروپا معطوف کرده است. بحران اوکراین، چرخش این کشور به سوی غرب و نفوذ مستقیم امریکا در آن کشور، بیانگر انتقال بحران و تشنج از شرق میانه به حوزه امنیتی روسیه می باشد. امریکا از این حرکت چند هدف دارد؛ درگیر سازی روسیه در اوکراین،

انزوای روسیه در سطح اروپا، ایجاد انگیزه ضد روسی در بین کشورهای اروپایی نیازمند به گاز روسیه و نفوذ در اروپای شرقی به بهانه تأمین امنیت آن کشورها.

سفر جاری بارک اوباما به کشورهای شرق اروپا و اختصاص بودجه یک میلیارد دلاری برای حضور نظامی امریکا در اروپا در این راستا ارزیابی شده می‌تواند. وی دیروز در سخنرانی خود به مناسبت بیست و پنجمین سالروز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در پولیند تحرکات روسیه در اوکراین را «نیرنگ های پلید قرن بیستمی» نامید. این اصطلاح در حقیقت، ادبیات جنگ سرد را می‌نمایاند. به هر حال سران امریکا می‌دانند که اوکراین با ثبات و بی‌ثبات در قلمرو امنیتی روسیه، به نفع امریکاست؛ زیرا اوکراین با ثبات سپر دفاعی در برابر روسیه در جنگ احتمالی با غرب بوده می‌تواند و اوکراین ناآرام و بحرانی روسیه را مصروف می‌سازد و حوزه اقتصادی و تجارتی روسیه، چین و آسیای میانه را نا آرام نگه میدارد.

در شرق دور امریکا نگران توسعه نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی چین می‌باشد. به این سبب موضوع دریای جنوبی چین را داغ کرده است. سران امریکا در این مورد با جاپان رقیب دیرینه چین متحد اند. همچنان پای کشورهای ویتنام، فیلیپین، تایوان، کوریا و کامبوج را نیز به نحوی از انحا در این موضوع می‌کشند. در اجلاس شانگری - لا در سنگاپور وزیر خارجه امریکا و صدراعظم جاپان سران چین را به نا آرام سازی دریای جنوبی چین متهم ساختند. در مقابل مقامات چین این بیانات را شدیداً محکوم نمودند و آن را حس برتری طلبی، ادبیات تهدید و اقدامات تحریک آمیز برضد چین توصیف کردند. تحرکات ماه های اخیر سران ناتو به رهبری امریکا (خاصه همین روزهای جاری)، بیشتر نمایانگر تشدید تقابلات، تضادها و رقابتهای تشنج آفرین در راستای جنگ سرد جدیدی بین قطبین جهانی و منطوقی (روسیه، چین و هندوستان) تحلیل و ارزیابی شده می‌تواند.

شکست ستراتیژی تهاجمی امریکا در شرق میانه و تعدیل، اصلاح و تغییر آن بیشتر به غیرنظامی- عملیات اطلاعاتی، استخباراتی، بحران سازی، براندازی و توسعه تشنج در حوزه های امنیتی روسیه، چین و هند را در پی خواهد داشت. آسیای صلح آمیز، امن و آرام که بیشتر به منافع چین، روسیه و هند است، به طبع امریکا خوش نمی آید. بناء هدف ستراتیژیک امریکا بیشتر روی ناآرام سازی و ایجاد بحران و تشنج در کشورهای آسیایی استوار می‌باشد. به طور مثال عراق، لیبی، سوریه، مصر و افغانستان نمونه های بارز آنند. به این سبب است که تا هنوز ستراتیژی کهنه و فرتوت پاکستان مبنی بر حمایت مستقیم از افراطیون مذهبی، طالبان و شبه نظامیان جنگ افروز از طرف دستگاه های استخباراتی امریکا، انگلستان و عربستان سعودی حمایت می‌شود. سران پاکستان غافل از آنند که کل کشور و جامعه پاکستان در آتش این تقابلات خواهند سوخت و این کشور توسط افراطیون خود ساخته اش متلاشی و محو خواهد شد؛ آن روز چندان دور نیست.

سران ناتو و امریکا همواره پاکستان را بر افغانستان ترجیح داده اند؛ زیرا جدایی پاکستان از هندوستان پس از جنگ دوم جهانی، بر مبنای منافع ستراتیژیک و استعماری جهان غرب به رهبری انگلستان صورت گرفته است. ساخت و بافت نظامی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضایی پاکستان بر اساس همان منافع استعماری شکل و شیرازه یافته است. جسم بیمار پاکستان (خاصه اردوی چند صد هزار نفری آن) بدون کمک های غرب، امریکا و عربستان سعودی زنده مانده نمی‌تواند. امریکا، پاکستان را به خاطر ناآرام سازی هندوستان، افغانستان و آسیای میانه ضرورت دارد. پیروزی نارندا مودی از حزب بی جی پی (بهاراتیا جاناتا) که دارای افکار ناسیونالیستی و مستقل ملی است، به طبع امریکا خوش نمی آید. امریکا سخت از اتحاد و نزدیکی هندوستان، روسیه و چین در منطقه بزرگ آسیا هراس دارد. جان خلاصی امریکا و ناتو از درگیری و جنگ سنگین در عراق و افغانستان و شرق میانه خود مبین تجدید نیرو و آمادگی در مقابل چین، روسیه و هندوستان در اروپا و آسیا می‌باشد.

پاکستان به مثابه غده سرطانی در قلب آسیا جنوبی و آسیای میانه همواره این منطقه وسیع را نا امن، متشنج و غیر مصون نگهداشته است و در آینده نگه میدارد. افراطیون مذهبی و تند روان اسلامی عرب و پاکستانی جزء عمده ای از پیکر بیمار این

کشور می باشند. آنان در حقیقت ابزار بحران سازی و ناآرامی در منطقه به نفع ستراتیژی عمومی امریکا، عربستان سعودی و پاکستان هستند. وقتی امریکا افغانستان را ترک کند به این نیروها سخت احتیاج دارد تا به رهبری سازمان استخبارات پاکستان آنان را به کشور افغانستان سرازیر سازند و از آن طریق آسیای میانه، روسیه، سنکیانگ چین، کشمیر و هندوستان را همواره ناامن و متشنج داشته باشند.

تجارب تاریخی به خوبی نشان داده است که استعمار گران کهن و استعمار گران نوین همواره افغانستان را در چنگ استبداد، دیکتاتوری، فاشیسم، تاریک اندیشی، تعصب، بحران، درگیری های قومی، فقر و حتی جنگ های داخلی رها کرده اند. این کشور همیشه محل تلاقی رقابت های خونین و تقابل های آتشین قدرت های جهانی، منطوقی و حتی همسایگان بوده است. به طور مثال به تاریخ سده های اخیر نگاه کنید؛ استعمار برتانیه پیر را بنگرید؛ تهاجم شوروی سابق را تماشا کنید و فرجام نامیمون هجوم قوای عظیم سران ناتو به رهبری امریکا را تحلیل و بررسی نمایید. از روی آن می توانید وقایع آینده را پیش بینی کنید.

با در نظر داشت ماهیت ستراتیژیک پالیسی تهاجمی علنی و غیر علنی امریکا که به قول زیادترین تحلیلگران بر بنیاد تئوری توطئه و تطبیق و گسترش آن در آسیا استوار بوده است، دیگر حضور و خروج قوای امریکایی از افغانستان بر اساس منافع آن کشور و آن سیاست ها در آسیا و منطقه تعیین می شود. سیاست های «گزینه صفر» امریکا، پیمان ستراتیژیک بین افغانستان و امریکا، شکر رنجی های مقامات بلند پایه دو کشور و دیگر رویدادها، فقط تاکتیک هایی در خدمت ستراتیژی اصلی محسوب می گردند و سر و صداها تبلیغاتی و نمایشات فرمایشی ای بیش نیستند. سران امریکا بعد از حادثه بسیار مرموز یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ میلادی ضرورت به تهاجم در شرق میانه و جنوب آسیا و گسترش بحران، خشونت، ناامنی و انارشیسم در کشورهای معینه را داشتند تا از آن طریق نفوذ و کنترل خود را در نقاط دیگر آسیا توسعه بدهند.

تهاجم و استقرار قوای بزرگ سران ناتو به رهبری امریکا و برتانیه در کشور ما افغانستان در آن راستا صورت گرفت. سران امریکا طی بیش از یک دهه صدها هزار عسکر خود را در میادین جنگ، دشت ها و کوهپایه های وطن ما تمرین عملی نظامی دادند. تجارب بسیار مهم رزمی به دست آوردند. با جنگ های عملی دشتی، کوهی و دره یی آشنا گردیدند. جنگ های چریکی، گوریلابی، پراکنده و نامنظم را بلد شدند. همچنان حضور سربازان امریکایی در افغانستان از نگاه اقتصادی یک نوع اشتغال محسوب می شود که سربازان حقوق شان را دوباره به امریکا انتقال می دادند. دستگاه های اطلاعاتی و استخباراتی سران متذکره و کشورهای همسایه افغانستان به خصوص (چین، ممالک آسیای میانه، روسیه، ایران، پاکستان) را از نزدیک تحت نظارت و کنترل گرفتند. به این ترتیب خود را برای مقابله نظامی با چین، روسیه و هند در آینده آماده کردند. این در حقیقت بزرگترین تمرین قوای امریکا برای جنگ سوم جهانی به شمار می آید.

سران ناتو به خصوص مسؤلان کاخ سفید از همان روزهای اول قصد مبارزه با ناامنی، خشونت و افراطگرایی و طرح مقابله با تروریسم و خشونت طالبان را در افغانستان نداشتند؛ علاوه برآن پیمان ستراتیژیک شان را با سران پاکستان و عربستان سعودی مبنی بر حمایت از افراطیون عرب و غیرعرب و طالبان همواره حفظ کردند. به این ترتیب جنگ، ناامنی، خشونت، بی ثباتی، انارشیسم، مافیسم، کشت خشخاش و تجارت مواد مخدر و دفاع از حضور طالبان در افغانستان همواره به طور پلان شده کنترل و رهبری گردیده است. بی سبب نیست که در روزهای اخیر سران امریکا معامله مستقیم با طالبان انجام دادند و روابط شان را با سران پاکستان قوی و استوار کردند.

از همین حالا واضح است که به احتمال اغلب بعد از سال ۲۰۱۶ میلادی افغانستان را در چنگ نظامیان و سازمان استخبارات پاکستان و افراطیون رنگارنگ عرب و غیرعرب رها خواهند کرد. این به سلسله همان طرح توطئه، بحران سازی، توسعه ناامنی و انارشیسم در کشورهای آسیایی صورت می گیرد؛ زیرا مطابق به تیوری توطئه، اگر منافع امریکا در سرزمینی تأمین

نشود و یا ضرورت های ستراتیژیک و منافع منطقی این سران کاخ سفید ایجاب کند، می بایست آن مملکت ناامن گردد و در تنور بحران، وحشت و جنگ داخلی بیفتد. امریکا نمی خواهد که بعد از خروج عساکرش، افغانستان به عنوان منطقه جیوپولیتیک و ستراتیژیک در قلب آسیا که با تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، چین، ایران و پاکستان سرحد مشترک دارد - امنیت، ثبات و آرامش ماندگار داشته باشد.

خلایی که بعد از خروج قوای ناتو و میراث بجا مانده آن در کشور ما بوجود می آید، فقط به ابتکار و رهبری دولت مستقل، ملی و دیموکراتیک با سقف گشاده و قاعده وسیع و دارای کارمندان متخصص، صادق، پاک و دلسوز به خاک و مردم پر شده می تواند. برای تشکیل چنین دولت و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیاز به امنیت، ثبات، استقلال واقعی، وحدت ملی، اتحاد اقوام، تأمین حقوق باشندگان و مصونیت های لازمه، رفع فساد و کار شکنی های اداری، استفاده همه جانبه از تمام ظرفیت های بالفعل و بالقوه طبیعی، اقتصادی و بشری موجود، رعایت قوانین، تطبیق عدالت و تأمین رفاه عمومی در تمام زوایای جامعه می باشد. سران دولت باید ظرفیت، توانمندی و استعداد تئوریک و عملی آن را داشته باشند که با مطالعه، تحلیل و شناخت دقیق ظرافت های منطقی، جهانی و وضع همسایگان در ارتباط با اوضاع داخلی کشور سیاست ستراتیژیک اداره و رهبری افغانستان را تدوین و تطبیق کنند. از تقابلات و تعادلات قطبین در منطقه و جهان به نفع تأمین امنیت، ثبات، رشد، انکشاف همه جانبه، رفاه و سعادت مردم مظلوم، قربانی و عذاب کشیده میهن استفاده به موقع بدارند.

بر سر کشور افغانستان منافع ستراتیژیک قطب های بزرگ جهانی (روسیه، هندوستان و چین) با امریکا و اروپا در تضاد و تخالف قرار دارد. افغانستان ناآرام، بحرانی و متشنج و افغانستان در زیر سیطره افراطیون پاکستانی هرگز به نفع کشورهای آسیای میانه، روسیه، چین و هندوستان نمی باشد. به این صورت خلای امنیتی بعد از خروج قوای ناتو و نیروهای امریکایی، می بایست در زیر چتر بزرگ تعادل قطبین، (به خصوص در ارتباط و هماهنگی ممکن منطقی با کشورهای روسیه، هندوستان و چین) پر گردد. این مهم از طریق روابط چند جانبه سیاسی، اقتصادی، تجارتي، امنیتی و کمک های لازم و ضروری مالی، اقتصادی، پروژه ای، نظامی و تسلیحاتی به دولت ملی، مستقل، بی طرف و مطمئن افغانستان عملی شده می تواند.

مناسبات لازم با سران ناتو به رهبری امریکا باید مطابق به منافع ملی و میهنی ما تنظیم شود. می بایست از چهار جهت بر پاکستان فشار آورده شود تا مراکز افراطیون و تروریستان را از خاک خود برچیند و از این نیروها علیه ناامن سازی و بحرانی کردن منطقی استفاده ابزاری نکند. لازم است از همین امروز تمام کشورهای خورد و بزرگ آسیایی که ضرورت حیاتی به صلح، امنیت، ثبات و آرامش دارند، به فکر تأمین امنیت و ثبات در افغانستان به مثابه منطقه ستراتیژیک و حساس در قلب آسیا باشند.

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که اشعار، نوشته ها و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات می توانند، به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند.